[illegible]

١

۵۸۲

C-582

Persian,
13 Sheets

بسم الله الرحمن الرحیم

ای طرازنده بهارستان نو
وی نگارنده نگارستان نو

از گل ... نقش بهارم را
رقم صدق ده نگارم را

درود دار دارا رعنا و حسابش
بر نبی و وصی و اولادش

حضرت سلطان خیر و مالک رقاب ممالک تقدیر که نقش بدانسان جان نویسنده قصه کن فکان عظم سلطنه کبریا که مسالک قرب آزادان تجرید و شناسش را جلید و باریافتگان را دقت کبریا از عهده شکر الاء کثیر تعجز ملیح وجیب فالی خورد اگر هزار دستان سر البستان و عز الهوی و نیز یک اورنگ نگارستان ان هم بحر است که خطاب مستطاب به نحن نقص علیک القصص شرف اختصاص ارزانی داشت و را

C. 3772

Persian

این

شهری که حوزه بان [illegible] بهشتی

و این غنچه خورشید صبا [illegible] که [illegible] رشک آید

نتیجه ذریه طیبه سید العالمین یعنی اسم همایونش گردید بهذا

سلطان حسین [illegible] اسم شهانش [illegible] بعرض حضرت

صریح الکلام رود طریق ادب آنکه از روی اجلال ولی امیر زنده

آورد بهذا اوان الدعاء اثبت خیر السماء گلشن فکرت را غرق دریای

ثنا حضرت صاحب الزمان بر ذات الادعا پاک پروردگارا بحق

آل با نور مهیمن علی فاطمه حسنین قال سید المرسلین که این دولت را

از صبح شعشعه طلعت و [illegible] عدالت بظهور فرخ قائم آل محمد صلوات

الله علیه و آله مقرون سازی و ذات قدسی سمات این خجسته صفات

ملک ملکات آنکه حق را از خلایق از [illegible] احسان اوست

سبب انعام اتیکم را [illegible] مصدر توفیقات گرداند

و خاطر خورشید [illegible] را مطلع فیوضات خارج از حد و چون

اراده فی الفضل و کرمه الملک صادق و رجا روائی است که همیشه دولت

دولت ابد اتصال و پرتو اقبال [illegible] اقبال [illegible] حضرت جهان ب

زعفرانی کند و صبح تو زرنگ عمی بکند الحق که چون در

هر طرف این حدیقه علیا زری تو آدست بر رخ ایام خال

عنبرین [illegible] وردی و روشان [illegible] عرایس

الکار [illegible] مقصورات فی الخیام مستور و از هر گوشه این روضه

گلزار [illegible] دوشیزگان و حور عین کامثال اللؤلؤ المکنون

و در این حدیقه نظر کن بچشم عبرت بین که رشک صور [illegible]

لعبت چو [illegible] ، و چون [illegible] خط و خال و [illegible]
اقوال ذو النقش [illegible] غرایب آباد [illegible] تعلق اگر پرتو قبول
ذوالعقول بر وجنات صحیفه‌اش [illegible] رسم بزرگان [illegible]
کار ، کار خان مست [illegible] ع انصاف که بنا بود
در [illegible] که مبنی بود ، تا کار پرورد کار العزت نصرت اقتران
معمار [illegible] سلطان [illegible] که این پرده [illegible] قبول را از چشم زخم
[illegible] دولت [illegible] خزانت احسان
را از [illegible] جهد [illegible] حسن تر
را از [illegible] آفرین [illegible] اگر لطف و احسان تو باید تا انجمن
زبان قلم آید [illegible] نماید و گرنه معلوم از دل شکسته
چه آید و از دست کار [illegible] چه حرکت [illegible] صدر [illegible]
بدایع احوال [illegible] نوادر اقوال [illegible]
صحیفه ایراد سوانح و قضایای [illegible] الجمله [illegible] آشفته [illegible]
و [illegible] وقایع [illegible] سلاطین [illegible]
ایضاح [illegible] تمام و [illegible] سلاطین
و [illegible] هر یک [illegible] از مساعدت [illegible] وجه ما
اظهار و استیصال آن [illegible] تمام در انتظام
کلام و توضیح [illegible] سر رشته مقصود از دست
[illegible] از صفحه [illegible] بالله [illegible]
[illegible] بیان [illegible] مناسب [illegible]
شطر [illegible] حالات را با فواید فواید [illegible]

لیسق

العبد الحقیر حسینی

لایق کلام داشته باشد و حوادث روزی جریده مرقوم آید و ادراک
جلد به [illegible] سطور اقتباس کلام [illegible] مسطور میگردد
از ارتباط داننده دانشمند خبر ازدیاد اقتباس و وقوع آن شعار است
قسطری یا بدون ارتباط [illegible] چون تعمیم این حالات و توجه
این مقالات بالحق روابط و السیاق ضوابط مضبوط و مربوط
بود لهذا ابتدا در سطر این سطور و اظهار اینجا در تحریر آن مسطور وقع
شد بعد آن و ان الشروع فی الموعود و بالاستمداد من الرؤف الودود
پوشیده نماند که بر اهل عرفان فرخنده و مجمله مراتع اثر که
بر حوادث روضه تاریخ سرکشیده اند از جمله اخبار و اخبار رفته
تاریخ واجب است چنانکه این مقدار حروف نکات این فن [illegible] قصه
جوانان قصه حمزه حکایت چند غریب که از سرمایه صدق ساده
و نصیب باشد تشبیه نظم ترتیب کشیده ملک الحکمه مسطور
و مسطوت از کتب معتبره این فن است اول تاریخ طبری تالیف
محمد ابن جریر ترجمه ابو علی محمد کوفی بلعمی وزیر آل سامان تاریخ
فتوح تصنیف احمد بن اعثم کوفی ترجمه محمد بن احمد مستوفی
تاریخ مروج الذهب مسعودی تاریخ مستظهر تصنیف
عبدالرحمن المرادی تاریخ آل عباس
ترجمه یمینی ابن شرف جرباد قانی [illegible] تصنیف علی بن عمر
[illegible] الحکایات تصنیف نور الدین محمد عوفی تاریخ
مرآت الجنان امام عبدالله یافعی یمنی جامع التواریخ خواجه
رشید وزیر تاریخ گزیده نزهت القلوب حمدالله مستوفی

جن

قزوینی و صدر خواجه نظام الملک تاریخ قوام الملک قاضی قوام
الملک ابرقوهی [illegible] التواریخ مولانا خسرو ابرقوهی
طبقات ناصری تصنیف منهاج سراج جرجانی تاریخ وصاف
تألیف عبدالرحمن عبد ... فضل الله شیرازی تاریخ [illegible]
[illegible] مجمع النوادر احمد مشهور به نظامی عروضی سمرقندی
ظفرنامه و مقدمه مولانا شرف الدین علی یزدی تاریخ
جهانگشای خواجه عطا ملک جوینی تألیف [illegible]
فتوحات [illegible] تألیف مولانا [illegible] کرمانی
مسالک الممالک مولانا عبدالرحیم مشهدی
تاریخ سید ظهیرالدین مازندرانی تاریخ [illegible] تألیف جعفر
بن محمد بن الحسن المشهور بجعفری مطلع السعدین مولانا عبدالرزاق
سمرقندی روضة الصفا محمد بن خاوندشاه بلخی مشهور بمیرخواند
حبیب السیر غیاث الدین بن همام الدین مشهور بخواندمیر
تذکرة الشعرای مولانا دولتشاه بن بختیشاه مجالس النفائس
میر علیشیر و غیره مستخرج و مستنبط اکثر بعضی از آنها بر طبع سلیم و سلیقه
مستقیم خارج از حیطه امکان نماید مثبت مذکور رجوع [illegible] نقد را
مطالب منقول عنه یا بسند [illegible] قرار داد. وقوع و لا وقوع
آنها معتمد [illegible] داشته [illegible] همت بر نقل بعضی از
نقل کرده و نظر بر تکذیب و اغراق ایشان [illegible] حکایت
العهدة عند کرام الناس مقبول [illegible] در بعضی از تواریخ مسطور
است که نزار بن معد بن عدنان که از اجداد نامدار سید عالم علیه التحیة والثنا

منکر است پیران والاگهر ملا به اختر خورشید از دشت
عراق و دیگر را از بیعهٔ آن بکر [illegible] نام بود و آن سه لقا به هر یک
بجودت طبع و حدت ذکا و سهل النفس و وفور تجربت بی قرینه
و ممتاز بودند و پدر را والد جوا که آن را کتب مطالع بختیار
بموجب مؤدای قل سیروا فی الارض فانظروا کیف عاقبت
المجرمین در رحلت تجارت و التفات بمهم پدر ارج دانش
و اوج افضال ارتقا نماید لاجرم آنان عطوفت پدر را
گفت که بجرم خاک و گردون لقا یاد کرده که این کجاست
ز آرام و آن کجا ز سفر سفر مربی مرد است و استاد جاه
سفر خزانه نعمت و استاد هنر درخت اگر متحرک شدی
ز جای بجای نه جور اره کشیدی و نه جفای تبر اما فرزند الاکبر
چون مامور شد بزودی [illegible] و مطالعه بلدان و معرفت
خلایق و کسب مجد و معالی و صحبت افاضل و اعالی اوقات
میگذرانید ای دل بجهت و جز هنر در جهان مرد شامل
گر آوردش بهر حیله بدست بدان که درکه و به که کشش علم
جو پدید بهر دیار ز بهر هوشیار است که علم یافت سرور اقران خویش گشت
و در مورد عذر او پدر [illegible] اگر در اثنای اسفار بسیار
[illegible] از چهار لشکر از شتر کم شده خواست تجسس بود تخت
برادر [illegible] بجواب [illegible] درست بود که آن شتر را یک چشم
کور است گفت که آری [illegible] گفت که یک دندان شکسته است
و پا [illegible] گفت ظاهرا یک پایش لنگست [illegible] زین نشان نهند که [illegible]

[illegible]

شنیده از پس بیابان ره [illegible] که از پی راهی که آمده‌ایم
بگردید و بروید تا [illegible] رسید [illegible] شاید که بار دلدار پیوندی
وایشان از دو کدرشته بتدریج طی مسافت کردند ساربان بجهد
و بانگ بیابان و صعوبات و ملال [illegible] آن شتر گم شده نشان نیافت
باز سر از پا [illegible] وان شتافت و باز از گم شدن تجدید استغاثه نمود
گفت زن [illegible] تا یک [illegible] سنگ پام از تاختن نداشت درنگ
در زو [illegible] و [illegible] و پا [illegible] بستن و دیو آدمی
بلان [illegible] ندید که چه بود که آن را ندید با دیگر که الهلاک برادر
پرسید که بار آن شتر بطرف روغن و جانب دیگر شهد است ساربان
تصدیق نمود گفت بر سر بارش طناز نیست عذرا نام [illegible] و آن دیگری
بزبان آورد که آن جمیله باردار است ساربان را ان همه نشان عذرا در
درست [illegible] گردنک [illegible] الاحوال برداشت
از رفتن [illegible] جنگ دزد و نحیب و طلب ایشان برادران سوگند
[illegible] کردند که شتر را ندیدیم بلکه خبر هم نشده القصه میان
نزاع ایشان داوری پیش حاکم بردند ان [illegible] جز هم بود آخر کار
رسید که جوان را [illegible] نمود [illegible] سپردند [illegible] چند روز
تحقیق [illegible] الامر صاحب داد [illegible] آن احوال [illegible] سراغ آن
به حاکم که صحیح بود [illegible] گفت باشه که من به دولت شاه یافتم
یاد [illegible] [illegible] شروه چه [illegible] وان عروس [illegible] سوار روی
ملک ازان برادران [illegible] خجلت کشید عذرخواهی نمود و چیز
آوردند [illegible] در [illegible] ایشان [illegible] و دوری [illegible]

بودند گم شده

رسیده و در حریم حرم [illegible] جهت ایشان مقرر فرموده المنة لله

هوای صحبت [illegible] میان آمد و [illegible] حال ایشان

استفسار نمود [illegible] گفت که از راه آمده ایم چنان [illegible] افتاد

که بجانب علف و خار و خاشاک [illegible] در صحبت [illegible]

دیگر بحالت خود بود لهذا [illegible] رسید که ای شتر کور تو اندر [illegible]

ندانم اندر راه [illegible] خوردنش از درخت خار و گیاه [illegible] عرض نمود

[illegible] گفتم دندان او شکسته است بنا بر آن بود که اثر [illegible] دندانش در علف

ظاهر بود و [illegible] بواسطه کشیدن پای [illegible]

چنان که و بار دیگر برادر مهتر معروض داشت [illegible] گفت اول سخن که

از من رفت [illegible] [illegible] روغن رفت [illegible] آنجا [illegible] در

خس و خاشاک [illegible] دیدم [illegible] که [illegible]

شور [illegible] [illegible] از [illegible] [illegible] و غم نمودیم و [illegible]

مگس استدلال شهد کردم دیگری گفت [illegible] سوار گفتم زن

[illegible] ظن چه از [illegible] [illegible]

بوئیدم [illegible] قوت شهوت در هیجان آمد با خود گفتم دور نیست که

[illegible] سوار زن باشد [illegible] آن [illegible] از آن [illegible]

[illegible] آمد و آن [illegible] آن [illegible]

دیدم آنجا که [illegible] [illegible]

آن حامله [illegible] خاستنش دشوار است

واقع چون همه دلایل ایشان سنجیده و معقول بود [illegible]

[illegible] و در تعظیم و تکریم ایشان کوشید [illegible] مصاحبت ایشان

نقش بستم [illegible]
کس [illegible] از [illegible]

رسیده محفوظ داشتی هر روز جهت ایشان تحف و هدایا ارسال داشتی
از جمله روزی بره [illegible] و شیشه شراب فرستاده چون [illegible] مجلس سلطانی
ایشان را از اطعمه و طرایف و لطایف [illegible] آمدی [illegible] پس دیوار
گوش بر ایشان داشت و حدیث ایشان از جمیع [illegible] که
یکی [illegible] اگر [illegible] پس دیوار [illegible] گوش نهاده است
تاک انگور این شراب از گورستان حاصل شده دیگری گفت چه
این بره که کباب پرورده شیر سگ است و آن دیگر بر زبان آورد که
این ملک نه از شاه و شاهزاده است بلکه از پشت مطبخی زاده
ملک چون از این ماجرا آگاه گشت متأثر گردید چرا که نقد ادراک ایشان
بر محک تجربه تمام عیار آمده بود فی الفور باغبان را طلب داشته
کیفیت را استفسار نمود و ایشان آنچه گفته بودند بود و چون از
چوپان حقیقت بره پرسید گفت مادر [illegible] خواهد بود
اوقات سگی زائیده بود بنابر آن بره مذکور از شیر آن پرورده
از حکم وقوع این حالات ملک را اضطراب بیشتر گشت و [illegible]
قضیه از او استکشاف نمود بعد از اصرار بر آنکه چون ملک زنهار
داد و شرح ماجرا [illegible] مطبخی [illegible] بر [illegible] نمود
راز و سر کار گشت عیان بعد از آن ملک [illegible] آن
آفاق بتقریر ماجرای مذکور [illegible] جوانان بعد از او
مصلحت ندیدند آن [illegible] گفت راح و مدام را راحت
اندوه و ملال [illegible] جرعه آشامیدیم [illegible] غم را
پس معلوم شد که شراب را اخلاف خاصیت [illegible]

بجانب ادرستان قدم

ايها الناس بم تشهدون ان لا اله الا الله وانه رسول الله قالوا
نشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله قال وانا اشهد معكم
اشهد ثم قال ايها الناس [illegible] انه قد خلفت فيكم ما ان تمسكتم به لن
تضلوا بعدي كتاب الله وعترتي الا وانه نبأني اللطيف الخبير انهما لم يفترقا
حتى يردا علي الحوض حوض ما بين بصرى وصنعاء عدد آنيته عدد النجوم ان الله سائلكم
كيف خلفتموني في كتابه واهل بيتي ثم قال يا ايها الناس من
اولى الناس بالمؤمنين يقول ذلك ثلث مرات ثم قال
في الرابعة واخذ بيد علي اللهم من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال
من والاه وعاد من عاداه فقال لها ثلث مرات الا فليبلغ
الشاهد الغائب فروى امام احمد في مسنده عن البراء بن العازب
رضي الله عنه قال كنا مع النبي صلى الله عليه وآله وسلم في سفر فنزلنا
في غدير خم فنودي فينا الصلوة جامعة و[illegible] لرسول الله صلى الله عليه وآله
تحت شجرتين [illegible] فصلى الظهر واخذ [illegible] بيد علي فقال الستم تعلموا
اني [illegible] مومنين [illegible] انفسهم [illegible] تعلمون اني اولى
بكل مومن من نفسه قالوا [illegible] من كنت مولاه فعلي مولاه
اللهم وال من والاه وعاد [illegible] فلقيه عمر بن الخطاب رضي الله
عنه فقال له هنيئا لك يا ابن ابي طالب [illegible] اصبحت وامسيت
مولى كل مومن ومومنة [illegible] قال الامام الثعلبي رحمه الله في
تفسيره عن سفيان بن عيينة سئل عن قول الله تعالى عز وجل سأل سائل
بعذاب واقع [illegible] فيمن نزلت فقال لقد
سألني عن مسئلة ما سألني عنها احد قبلك حدثني ابي جعفر بن محمد

عن آبائه رضوان الله عليهم اجمعين ان رسول الله صلى الله عليه وآله
وسلم لما كان بغدير خم نادى الناس فاجتمعوا فاخذ بيد علي فقال
من كنت مولاه فعلي مولاه [illegible] في البلاد وبلغ ذلك
الحارث بن النعمان الفهري فاتى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
على ناقة له فاناخ راحلته ونزل عنها وقال يا محمد امرتنا عن الله عز
ان نشهد ان لا اله الا الله وانك رسول الله فقبلنا منك وامرتنا
ان نصلي خمسا فقبلنا منك وامرتنا بالصوم الرمضان فقبلنا وامرتنا
بالحج فقبلنا ثم لم ترض بهذا حتى رفعت ابن عمك تفضله علينا فقلت
من كنت مولاه فعلي مولاه فهذا الشيء منك ام من الله عز وجل
فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم والذي لا اله الا هو ان هذا امر من الله
عز وجل فولى الحارث بن النعمان يريد راحلته وهو يقول اللهم
ان كان ما يقول محمد حقا فامطر علينا حجارة من السماء او ائتنا
بعذاب اليم ف [illegible] الله بحجر [illegible] فسقط على هامته
وخرج من دبره [illegible] سأل سائل بعذ
ليس له [illegible] عن علي بن ابي طالب [illegible]
رسول الله [illegible] يوم غدير خم فصدق بها على [illegible] ٧
وقال ابن المرتضى [illegible] في يوم غدير ويوم حنين الملائكة معهم [illegible]
وروى امام ابو الحسن الواحدي في كتاب اسباب النزول باسناده
مرفوعا الى ابي سعيد الخدري رضي الله عنه قال نزلت هذه الآية
يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك يوم غدير خم في علي
بن ابي طالب قوله غدير خم بضم الخاء وتشديد الميم مع التنوين اسم

لمطلع علی تتمه امثال [illegible] النبی [illegible] انها غدیر مشهور [illegible] الی الغیط

فصل غدیر خم [illegible] محی الدین [illegible] رحمة الله علیه

و چون سن شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله بشصت و سه

رسید در ماه ربیع الاول از سنه احدی و عشر بفردوس اعلی

انتقال و ارتحال فرمود از اولادش قاسم و الطیب و الطاهر

و ابراهیم و زینب و رقیه و ام کلثوم و خیر النساء فاطمه زهرا

و همه از خدیجه کبری متولد شدند غیر از ابراهیم که از ماریه قبطیه است

در مناقب امیر المؤمنین علیه التحیه و الثناء [illegible]

[illegible] و آنکه علی و آل علی خدا است آنکه

تعقل نتوان کنه شان [illegible] برون نهاد قدم از حد و محتمل

نیست آنکه بود در تدارک تحقیق [illegible] زکنه حیدر [illegible]

علیست آنکه [illegible] که جود را حد بود [illegible] علی

[illegible] و کرامت را بدر و [illegible] علی [illegible]

و هو امیر المؤمنین علی بن ابی طالب بن عبد المطلب بن هاشم

بن عبد مناف [illegible] رسول و زوج بتول است و اول ائمه

از ائمه اثنی عشر و الده [illegible] فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد

مناف کنیت او ابو الحسن و ابو تراب و لقب مرتضی

مرتضی مولد [illegible] بعد از عام الفیل [illegible] سال روز

جمعه سیزدهم رجب در درون حرم کعبه و وفات از هجرت [illegible]

و [illegible] و در آن سال از عمر شریف [illegible] شصت و [illegible] سال

[illegible] ایام خلافت [illegible] و [illegible] سال و [illegible] و در [illegible]

و در ایام خلافت چند نوبت با اهل بغی شقاق مقاتله فرمود
اول جنگ جمل بصره است و آن بروایت ابن حجر
در منتصف جمادی الآخر سنه ست و ثلاثین در بصره واقع شد
و باعث آن طلحه و زبیر بودند و [illegible] در آن واقعه [illegible] شدند
و آن واقعه چنان بود که بعد از آمدن امیر المؤمنین علی بصره
حوالی البصره سه شبانه روز سفرا [illegible] قضیه مصالحه [illegible]
المصالحه خیر می بودند و چون صلح مقرر شد و [illegible]
چهاردهم [illegible] تمام [illegible] در ثلث اخیر شب در غلس تاریکی
از جانب مردم طلحه و زبیر غوغا برخاسته و شمشیر ها بکار داشتند
در هم افتادند و ایشان سیصد نفر بودند و قصد [illegible] کشته شدند
و طلحه و زبیر از معرکه قتال روی [illegible] و در [illegible] بدست اعراب
شهید شدند و بعد از آن که اکثر اجله قریش و غیرهم در نوبت مهار جمل
گرفته مقتول گشتند آخر الامر بفرموده امیر المؤمنین پای آن شتر
را پی کردند آتش [illegible] در معرکه قتال [illegible] شهید و اصحاب
امیر المؤمنین علی المرتضی دو هزار و پانصد [illegible] شهید [illegible]
و ایشان [illegible] بیست هزار کس بودند و گویند همان روز غروب
آفتاب از مدینه منوره جنگ مذکور شایع گشته بود آنکه
طیور از قسور و غیرها اعضای مقتولان [illegible]
آن بر داشته بهوا می بردند و در نواحی [illegible] بر زمین افکندند
روزانه [illegible] وجد فیها خاتم نقش [illegible] عبد
الرحمن بن عتاب و علم من کان [illegible] من اهل مکه و المدینه [illegible] ذلک

قبل از م

بعد از مراجعت احزاب بقلعه که در حوالی [illegible] [illegible] محصور شدند

بعد از فتح نهصد سوار [illegible] با اهل [illegible] و دیگر [illegible]

و اسیر کرد و ششم غزوه خیبر است که آن هفت قلعه بود در هم

و در فتح آن قلعه ها [illegible] ده روز کار بر ایشان تنگ شد آخر الامر

روز پیغمبر علیه الصلوة والسلام گفت لاعطین الرایة غدا

رجلا یحب الله و رسوله روز دیگر علی علیه السلام را که درد چشم

علی را درد چشم بود رسول علیه السلام آب دهان مبارک

در چشم او انداخت فی الحال درد چشم زائل شد پس فرمود

یا علی خذ هذه الرایة وامض بها حتی یفتح الله علیک تا آنکه فرموده ان

حضرت امیر المؤمنین علی علم بر دوش نهاد و [illegible]

حصار خیبر بر زمین فرو زد و فتح آن قلاع به نیروی بازوی [illegible]

در رفت [illegible] هفتم فتح مکه است که [illegible] المسجد الحرام در آمدند

زور [illegible] [illegible] الله علیه و آله

[illegible] رسول خانه مبارکه [illegible] اصنام [illegible]

العلی قلع [illegible] [illegible] آن

اصنام [illegible] [illegible] المطلب

[illegible] از آن بتان کرد [illegible] آنست [illegible]

[illegible] آن حضرت صلی [illegible] علی [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] [illegible] بر دوش [illegible]

[illegible] از [illegible] از لوث [illegible]

[illegible] از کفر [illegible] [illegible] شدند و [illegible]

هشتم غزوهٔ حنین است که با قبیلهٔ ثقیف و هوازن واقع [illegible] اول [illegible]
بر مسلمانان [illegible] و آخر [illegible] [illegible] [illegible]
و در همان سال [illegible] [illegible] طایف است که همین [illegible]
مذکور از معرکهٔ حنین [illegible] [illegible] [illegible] حضرت [illegible]
ایشان [illegible] شبانه روز [illegible]
آن حضرت [illegible] [illegible] نزول [illegible] [illegible] اکابر
هوازن ملازمت [illegible] شرف اسلام یافتند و در سال ششم
از هجرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم پادشاهان اطراف
نامه فرستاد و ایشان را به دین [illegible] دعوت فرمود اول [illegible]
[illegible] پرویز خسرو عجم فرستاد دوم [illegible]
قیصر روم سیوم عمرو بن امیه [illegible] پادشاه حبشه [illegible]
[illegible] حاکم اسکندریه [illegible]
[illegible] پادشاه شام [illegible]
[illegible] [illegible] حضرمی [illegible]
[illegible] [illegible]
آن حضرت [illegible] بعد از مراجعت
غدیر خم [illegible] علی [illegible]
[illegible] ولایت [illegible] هیجدهم ذی حجه سنه [illegible]
روز [illegible] [illegible] خواندند [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] نعمت
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

او را سوخته بعد صد کتب جواب بعثت قضا را پس از آنکه قاید
عود نماید حسن بن قحطبه و جنود خراسان بیاورد و فرار ابو سلمه سفاح
را در روز جمعه سیزدهم ربیع الاول سنه اثنی و ثلثین و مائه از کوفه اخوا
بیرون آورده و بیعت کرده [illegible] در ایام سفاح عبدالله
بن علی والی دمشق کشتن بی کسان اهتمام در قمع آل بنی امیه و اختلال
تبدیل دولت توضیح این مقال آنکه در روزی [illegible] دو تن از اعیان
بنی امیه بر مائده عبدالله نشسته بودند شبل بن عبدالله که
از موالی بنی هاشم بود درآمد قصیده‌ای که مشتمل بود بر ظلم و عدوان
کفر بنی امیه نسبت بخاندان طیبین و طاهرین و تحریض عباسیه در انتقام
عبدالله بخواند او از آن برآشفت و حکم فرمود که بچوب دستها اعضای
آن بیکسان را در هم شکستند و نطعها بر بالای ایشان انداختند و عبدالله
و اصحاب بر زبر ایشان نشستند و آغاز خوردن طعام کردند و از ناله
ایشان [illegible] می‌شنیدند تا بمردند بعد از آن بحسب الفرموده عبدالله
تمام قبور بنی امیه بجز عمر عبدالعزیز را نبش کردند و در گور معاویه بجز خطی
نیافتند و در گور یزید بجز خاکستر [illegible] مشهور است که
کیفیت امیر نصر بن احمد سامانی بهرات آمد و او را خوش آمد
[illegible] امرای او را هوای [illegible] و هر چند [illegible]
می‌کشید فایده نداد [illegible] بالضرورت برود کی شاعر
که در حضرت او [illegible] ترغیب [illegible] مقرب
رودکی قصیده مشهور که مطلعش اینست بوی جوی مولیان
آید همی یاد یار مهربان آید همی در خدمت بخواند [illegible]

شوق بر وی غالب شد که لحیای موزه پوشیده [illegible] تا بت شد که [illegible]
بجای دیگر نشد [illegible] از ثقات رواة نقلست که سفاح عباسی
روزی روی خود [illegible] ملاحظه نمود بزبان آورد اللهم انی لا اقول
کما قال سلیمان بن عبد الملک انا الملک الشاب ولکن اقول اللهم
عمرنی طویلا فی طاعتک ممتعا بالعافیة هنوز از این دعا فارغ گشته بود که
آواز غلامی شنید که بدیگری میگفت مدت میان ما و تو از دو ماه و پنج روز بیش
نماند سفاح باین سخن تطیر نمود و بعد از چند روز تب کرده [illegible]
چنانچه از حدیث آن غلام شصت و پنج روز گذشت در ثالث عشر ذی حجه
سنه ست و ثلثین و مایه بمرد [illegible] اولاد او اند که عبد الله بعد از سفاح در امر
خلافت با ابو جعفر منازع بود جعفر ابو مسلم را بجنگ او فرستاد و
برادر منصور با ابو مسلم گفت با دو خود از خراسان بر سر خصم [illegible] از ان
شامست رفتی از تو ترسم دوست ابو مسلم گفت تو در باب آن
و فصاحت کسری بعد در جواب [illegible] ترسی [illegible] در کار حرب [illegible]
نداند القصه با آنیاری سمع او آنکس لشکر فتح نمود و کشت ابو مسلم را صاحب
دولت [illegible] و او در اصلاب از [illegible] و جمعی در مرو خروج
کرده امروز را شهادت دادند و بعضی را اعتقاد آنست که از اولاد او بود [illegible]
بن [illegible] و دوام [illegible] هر که [illegible] نمودی و [illegible]
[illegible] و [illegible] اینکه تو در [illegible] خلافت [illegible]
از فتوحات [illegible] بطرب [illegible] و از [illegible]
از [illegible] حلال و حلال [illegible] با [illegible]
با [illegible] پشت [illegible] ۵ [illegible]

اندازه ازین شعر تکدر نموده گفت نترسم چرا که [illegible] مرا از روی ضرورت
تو محتاج و نیازمند نه و تو شب و روز در خم لطف ایشان [illegible]
[illegible] و پس چند روزی به عیش در لبت و براو رنگ اورنگ
[illegible] چنانکه قصه [illegible] در آنجا برق ترانه مترنم

[illegible] نغمه دارم ز مهر گوشش کنی   وقت خوش ماند [illegible]

کند و چند بیت شور انگیز را به آهنگ عود ادا نمود و صلای عیش و عشرت در داد یاران چنان مدهوش باده نوشی شد که [illegible] دولتمندان بالکل [illegible] پیش گرفته دستور سابق بر سر کار [illegible] بعد از یک سال روزی [illegible] در بوستان آغاز بازی کرده دانه‌های انگور به جانب او می‌انداخت و او به دندان می‌گرفت ناگاه یکی از آنها در حلق او جسته دم گفتن منقطع گردید و آن [illegible] را [illegible] داشته با وی [illegible] میکرد و چون [illegible] رسید [illegible] عود را آهنگ نموده در فراق جانانه این ترانه سرود

از دوری یار [illegible] ایوان هم [illegible]   وز قد [illegible] سرو سهی خالی همه چمن
جایی که بود آن دلستان با دوستان در بوستان   شد گرگ و روبه را مکان شد بوم و زاغ و کرکس را وطن
بر جای رطل و جام می گوران نهادستند پی   بر جای چنگ و نای و نی آواز زاغ است و زغن

و [illegible] این مضمون [illegible] نموده [illegible] عشق [illegible]
[illegible] تو [illegible]   خاطر [illegible] لعل زد

[illegible] شب سیوم لیلة الجمعه [illegible]
خمس [illegible] ماه در گذشت انا لله [illegible] مصداق

وخطاب اکمک جبیر عبد الله بود در ایام جباری روز جمعه [illegible]

شراب خورده مباشرت کرد چون وقت نماز شد دستار او بر سر او

بجهت در راعه در گردنش افکنده بمسجد آورد [illegible]

اوله اند در دولت بنی امیه با او بود که بانقطاع رسید [illegible]

لاغر مروان حمار که آخرین جبابرهٔ آن طایفه است چون

دولت متوجه لشکر سفاح عباسی شد در حین تسویهٔ صفوف از اسب

فرود آمد بقضای حاجت نشست اسپش رمیده در میان دو لشکر

افتاد مردم را گمان این شد که [illegible] انهزام لشکر [illegible]

دست از هم داده بهزیمت رفتند [illegible] که آن حال را مشاهده

کرده بسیم کشته بر زبان آورد اذا انهزمت الدولة لم ینفع العده

و آن در عرب مثل شد که گفتند ذهب الدولة ببوله گویند

چون ابو مسلم مروزی قحطبه بن شعیب طائی را بدفع مروانیه

بعراق عرب فرستاد او با جنود نامعدود متوجه آن صوب

گشته بکنار فرات رسید یزید ابن هبیره که در ایام او از قبل

مروان والی عراقین بود با لشکر بسیار بالعزم مدافعه در برابر آمد

شب بود که در هم آویختند ناگاه قحطبه را از اسب فرود آمد [illegible]

در آب [illegible] دعا العون شعله حیات قحطبه فرو نشسته آب [illegible]

[illegible] فوت او گشت [illegible] از آنکه حال او [illegible]

[illegible] که شجاعت مشهور [illegible] شد و لشکر ابن [illegible]

[illegible] بالقعقاع ابن ثابت و بجنگ تا [illegible]

[illegible] دولت [illegible] فراغت [illegible]

و بسیار تحسین [illegible] دیگر شد و برخورد ازآن مرد و بر اقصا قیمت آن
مطلع شد گفت بیش ازین در دست الا توقع دارم که آنچه از تو پرسم راست
بگو گفتم سمعا و طاعة گفت تو لعل بدین خوبی و صفا [illegible]
معروف [illegible] که [illegible] تا مرا [illegible] خواهی کشتن گفتم نه گفت نصف
کم خیر و همچنین [illegible] میکرد تا به عشر رسید [illegible] گفتم
مسموع [illegible] که این در صباح [illegible] باش [illegible] داده ام و جعفر [illegible]
مراجعت هزار درم [illegible] و لیکن این مقدار [illegible] داده چند
هزار درم میشود اکنون من این را به تو بخشیدم این گفت و لیکن عقد
را در کف من بنهاد و روان شد من او را [illegible] کردم که [illegible]
مرکشته شدن [illegible] بهتر از [illegible] رسید [illegible] و این را از
که تو را امنیت ازین [illegible] گفت [illegible] که این دعوی مرا
که من این التماس از تو پذیرم و دست [illegible] این [illegible] از تو بگیرم
القصه بعد ازان که جعفر از [illegible] گذشته مرا [illegible] حقوق
با وجود امارت رسانید هرچند طلب داشتم که عذر خواهی کنم [illegible]
پیدا شد [illegible] در روضة الصفا [illegible] کرده روزی جعفر بر بام
قصر برآمد نظر [illegible] برافراشت [illegible] که [illegible] او
میبرد او را طلب داشته سوال کرد که سبب چیست که [illegible]
[illegible] و امثال شما مردم مفلوک در ازمنه [illegible]
[illegible] خود در الذخیره و [illegible] رزاق و پادشاه [illegible]
می باشید ما فقرا [illegible] امور [illegible] شهر [illegible] حصه [illegible]
همه مبتهج و مسرور گشت و [illegible] مرد [illegible]

وتلا فوه

دیگر دان امر اشتغال داده و ازو بسی حقیقت احوال سؤال رفت و اجمع
شد که بر فوت [illegible] او منزله در کرمان [illegible] جعفر را [illegible] او بجای
کو [illegible] تعجب نمود [illegible] و در تاریخ جعفری مسطور است که خواجو شاعر
زمانه که در فصاحت و بلاغت نادرهٔ زمانست بعد الاکبر [illegible]
دو مرحله از [illegible] در سنه ثلاث و خمسین و سبعمائه در شیراز
[illegible] و داعیهٔ اشتیاق و آتش اکرم [illegible] آل مظفر [illegible]
او رفت [illegible] شیخ ابواسحق انجو توجه نمود
و پادشاه مذکور او را بانواع تعظیم و تبجیل تلقی نموده مراعات
[illegible] و الفت خواجو نیز در باب [illegible] خلق صدق
او قصاید غرا در سلک نظم کشیده شیخ ابواسحق [illegible] طبق زر
در موهبت فرمود [illegible] ملک مولانا متعهد الاحوال [illegible] از
هم گذشت [illegible] آثار او [illegible] آن مذکور است که شخصی [illegible]
در درگاه قاآن آمد التماس [illegible] دولت [illegible] زر نمود که بر رسم [illegible]
بدو دهند تا بدان تجارت کند و باب دران مبالغه کرد [illegible]
[illegible] اشارت کرد و گفت این پیر در سالهاء دراز [illegible]
این نوع [illegible] الغنی [illegible] مراد در یافته محروم [illegible]
و مروت دوست [illegible] سلطان [illegible] خدا [illegible]
نیست [illegible] کردند گرفتن همان [illegible]
[illegible] از هر [illegible] که ازاو [illegible]
دروقتی که ابوجعفر منصور مرتبه [illegible] داشت [illegible] او شخصی مولانا
مرعی میداشت و چون ابوجعفر بخلافت رسید از هر [illegible]

ز جمیله [illegible] چکان و دیده

ز درد اگر [illegible] خواهد بود

بابت [illegible] خوانش داد که عاجب [illegible]

که دیدند کز تر انجمه بر گزیدند [illegible] کرف نه شود در جهان

ذکر جمیله [illegible] گزینت جوهر نفس بموصوف [illegible] عبد الملک

بنوبت [illegible] سخن گفت چه مردی بود کز زنی کم بود

آورده اند که در ایام عبد الملک در شهور سنه

ست و سبعین شبیب نام شخصی در ان عهد مثل او چابک سواری

و مرد افکنی نبود نه در عجم که چون او [illegible] و نه در عرب و در موصل

خروج کرد و او در مردی و مردانگی [illegible] از حد خود تنها با دو صد سیصد

مبارز کوشش کرده غالب [illegible] صد هزار و بیش از

هزار [illegible] وان یک یک بردی [illegible] روحی [illegible] بر عسکر

بن [illegible] روا باشی [illegible] بصد کس

دفع نموده [illegible] زده [illegible] ام [illegible]

جمعی از عراق و شام مجتمع کرد [illegible] قبل [illegible] و او

را [illegible] آورده کوشش نموده [illegible] آشنا [illegible] کرد [illegible] را

[illegible] که فرزند [illegible] کرد [illegible] اغار کرد [illegible]

[illegible] بر [illegible]

[illegible] اسیر کردند

[illegible] برادر تو گفت

پس غرق شد چون خورد [illegible] در

[illegible] در آب غرق شد آغاز نوحه کرد و سعید

پرسید گفت عمر دو صد ساله بودم خواب دیدم که از

مخصوص [illegible] بیرون آمد و پرتو نش به همه جهان رسید چون [illegible]

آتش را [illegible] آب نکشد [illegible] و سعید المسیب از [illegible]

[illegible] کند که چون حضور [illegible] تعبیر الف ایام [illegible]

جلا نمود و متوجه شام گردید [illegible] امیه بود [illegible]

روزی مجلس سلیمان بن عبد الملک در آمد در آن اثنا [illegible] در سلیمان

پیدا شد حکم با اخراج [illegible] روی با اهل مجلس [illegible] گفت

این [illegible] بهره [illegible] پیدا بود از چه معلوم کرد گفت

[illegible] بسته است [illegible]

شود [illegible] شد [illegible] کرد گفت آری [illegible]

وزیر [illegible] اولادش [illegible]

[illegible] حاضر نمود [illegible]

[illegible] اهل مجلس همه متعجب گشته [illegible]

سعید المسیب [illegible] مسلط

[illegible] محمود [illegible]

بمجلس حاضر شد

مسطورست که چون عبدالملک مروان علیه السخط والنیران شنید
که دیوان بفرمان حضرت سلیمان علیه السلام در بیابان اندلس
بقرب بحر ظلمات شهرستانی بطریق طلسم از مس ترتیب داده‌اند
فرمانی باسم موسی نصیر [illegible] نوشت که بدانجا رفته آنچه از غرایب
آن آثار بنظر رسد اعلام نماید موسی نصیر مردم جهاندیده صاحب
بصیرت را [illegible] بدان صوب توجه نمود و در عرض مهلت
چهار روز قطع آن بیابان بیکران نموده بمقصد رسید زمین [illegible]
در غایت نضرت و آب [illegible] و در کتاب لطایف [illegible] که [illegible]
ندیده در جهان چنین کشوری موسی از [illegible] در آن امر بحوالی آن بنا
آمد هر چند احتیاط نمود اصلا دری یا دریچه ندید که از آنجا توان
در آمد او امرای خود یکی را با هزار سوار بدان حوالی ارسال داشت
که شاید کسی توانند یافت که حقیقت از و استکشاف کنند ایشان چند
روز در آن بیابان [illegible] که کسی ندیدند و [illegible] چشم ضمیر
[illegible] مگر [illegible] کمان [illegible] و [illegible]
[illegible] فرو [illegible] کس [illegible]
[illegible] کردون [illegible] شرط تحقیق [illegible]
[illegible] نقب زده [illegible]
[illegible] نقب [illegible] بسیار [illegible] آن دیوار را تا ب
[illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] دیوار [illegible]

در
نزهت

بعد از نقد آلات نموده از دو قسمت یک قسمت بوده ارش می
بالیست و هم وی شود و [illegible] بر بالای آن کوه که بارتفاع صد و
هشتاد ارش ساخته شود. ارش دیگر در هم بالیست بر دو [illegible]
بر ارش ساخته بر آنجا نهاد و [illegible] هر که بر آن رفته
حقیقت اعلام نماید هزار مثقال طلا بدو بخشند جمعی بر آن [illegible]
طمع بران داشته هر که بر نردبان رسید [illegible] بر روی [illegible]
قهقهه زد و خود را از آنجا اندر انداخت کسی را اندرون [illegible]
و غوغای عظیم برخاسته تا سه روز متمادی گشت روز چهارم [illegible]
شخص [illegible] رفته هر چند آواز دادند جواب نیافتند
جواب ندهد [illegible] در طلسم افتاد. صاحب آثار البلاد گوید
که در آنجا سنگیست [illegible] حجر [illegible] گویند همچو مقناطیس [illegible]
[illegible] که او پیش از هلاک [illegible]
باز آن [illegible] انکار کرده [illegible] دیگر داعیه آن سفر کرد و نیز دستور
شخص [illegible] خود را باندرون انداخته او را [illegible] جان و [illegible]
[illegible] تا سه روز کشید و دیگر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] تمام [illegible] اگر کسی [illegible]
[illegible] و نصف [illegible] از صفحه حیات حک شد
[illegible] استعلام [illegible] طلسم [illegible]